

حافظ و صوفی

کنار کاوی پیرامون ابیات خواجہ نسبت بہ صوفی

تألیف:

مہدی عمادی

سرشناسه : عمادی، مهدی، ۱۳۴۰ -
 عنوان و نام پدیدآور : حافظ و صوفی : کندوکاوی پیرامون ابیات خواجه نسبت به صوفی
 / تالیف مهدی عمادی.
 مشخصات نشر : تهران: راه نیکان، ۱۳۹۴.
 مشخصات ظاهری : ۸۰ص.؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۲۹۷-۳۱-۵
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
 موضوع : حافظ، شمس‌الدین محمد، - ۷۹۲ق. -- تصوف
 موضوع : حافظ، شمس‌الدین محمد، - ۷۹۲ق. دیوان -- نقد و تفسیر
 موضوع : تصوف در ادبیات
 شده به افزودن : حافظ، شمس‌الدین محمد، - ۷۹۲ق. دیوان. برگزیده. شرح
 رده بندی کنگره : PIR۵۴۳۷ / ۸ع ۱۳۹۴
 رده بندی دیوئی : ۸۲۳
 شماره کتابشناسی ملی : ۴۰۴۰۸۵۱



نشر راه نیکان

بخش تصوف

حافظ و صوفی

کندوکاوی پیرامون ابیات خواجه نسبت به صوفی

تالیف : مهدی عمادی

چاپ اول: ۱۳۹۵ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۲۹۷-۳۱-۵ ISBN: 978-600-7297-31-5

شماره ثبت مجوز: ۱۳۸۱۶۱۴ قیمت: ۵۰۰۰ تومان

فهرست

در آیت حافظ از صوف	۱۵
صوفی در نظر و فط	۲۶
پارسای مزبور	۲۸
غم بی آلتی	۲۹
طعن به صوفی	۳۰
راز نهانی صوفی	۳۱
محراب دعای صوفی	۳۲
صوفی دجال	۳۳
صوفی قدح شکن، شراب نوش	۳۴
زبان حال صوفی	۳۵
اندازه نگاه داشتن	۳۷
دام صوفی	۳۹
صوفی بشوی زنگ دل	۴۱
نقد صوفی	۴۲
تحول پذیری صوفی	۴۵

۴۶	صوفی عهدشکن
۴۸	صوفی پای خم‌نشین
۴۹	زهد خشک صوفی
۴۹	دستار آشفته صوفی
۵۰	صوفی صومعه‌قدس
۵۱	بزار غرافات
۵۵	خرقه سالین صوفی
۶۰	ساقیا بگو
۶۳	صوفی پیاله‌پیم
۶۴	می صوفی
۶۵	شراب صاف
۶۷	خم شکن
۶۸	صوفیان باده‌پرست
۷۰	صوفیان صومعه‌دار
۷۱	جرم صوفیان
۷۴	شاهد صوفیان
۷۷	صوفیان نظر باز
۷۸	خرقه در خانه خمار
۸۰	شراب صوفی سوز

سخن ناشر

توسمه اشک در غم ما پرده در

چون رحمت و نعمت، همان مرحمت و مكرمت الهی به حوصله بیان و به حیطة تمریر و تحریر بر نیاید، و همه ذوات کائنات از عوانی و ادانی موجودات برای حاضرات غیب که عشق است و محبت «تحمید» گویند و در معنا و شایستگی معترفند جمیع محامد از مختصات ذات اصلی است، پس هر آنکس به رؤیت چنین مرتبتی نائل آید به مقام خلوت رسد، بین خود و حق حبس نبیند ترا سزاوار پرستش بیند، حمد و ثنایا به تو مخصوص می‌باشد و دم از وحدت با تو نزده عبودیت را سجده گاه بندگی سازد.

بارالها لذت این بهجت و سرور که از انقطاع ماسوی الله خیرد و مخصوص منقطعان به عزّ قدس خود قرار داده‌ای، نصیب نموده، دل موده ما را حیاتی جاویدان بخش از دیگران خاصه راهزنان مسیر خلوت انس منقطع و به خود متوجه فرما «إِنَّكَ وَلِيُّ الْفَضْلِ وَالْإِنْعَامِ». بارالها صلوات تو بر مفتاح مفاتیح غیب و شهادت، باب ابواب

عروج رؤیت جمال مطلق و کمال صرف، طریق وصول به حقایق ربوبیت، جلوه احد، مظهر صمد حضرت محمد احمد بر نازنین کبریا، ناصر انبیاء، نفس و عین و نظیر احمد مختار حضرت علی مرتضی حیدر کرار، که هرکس او و همسرش منصوره عرشیان و بتول فرشیان فاطمه، قائمه هستی را امیر قافله خداپرستی نماید بر صراط ما^۱ از خاک تا افلاک طی طریق نموده از تصرف خود می گذرد، پاکت وجود خویش را یکسره تسلیم حضرت تجلی اعظم بقیه خدا^۲ بن الحسن روحی فدا نموده، فانی در عز ربوبیت شده است.

و او که جز با قدم ولایت و محبت، اطاعت و تبعیت از آن ذوات مقدسه الهیه راه رفتن آغاز کرد به علو^۳ خانه انس^۴ شهود نرسید، زیرا معراج قرب الهی و مقام تقرب^۵ او را رب العزه که غایت خلقت و نهایت مقصد اهل الله است، انتهای صراط^۶ از استقیم قرآن اعنی ائمه طاهرين^۷ می باشد.

آرزویم مرا بسوی آنان می کشاند که مجذوب^۸ چهار^۹ اسم^{۱۰} و عاشق و دلباخته حسن ازلند. از جام محبت سرمست و از پیه^{۱۱} «ت» بی خودند، از هر دو جهان رسته، چشم از اقالیم وجود بسته، به عز قدس جمال الله پیوسته اند. تا شاید من نیز مانند آنان که اصحاب معارف و ارباب فضائل و فواصلند، شریف النفس و کریم الطینه^{۱۲} اند از خلوت و مناجات حق، خود او را طلبیده، عز و شرف، فضیلت و معرفت را همه در عشق ورزی خالص به حق بیابیم، در عالم، حق جو و حق

طلب باشم.

فکر کردم صوفیان که آن روز برخلاف امروز با عارفان برایم فرقی نداشتند، قلبشان از عالم غیب باخبر است و ایمان قلبی بر نعم همیشگی و لذات دائمی عالم آخرت دارند می‌توانند مرا به آرزو رسانند، بهمین لحاظ برای این که اوقات خود را غنیمت شمارم و تضییع وقت نکنم به آنها پیوستم و راهشان را که خود می‌گفتند «به‌دخترین راه بخدا» ست، پیش گرفته و رفتم، تا به این نتیجه رسیدم که بیس از پیشتر یچاره گرفتار آمال و امانی و بسته زنجیرهای هوی و هوس شدم و این را هم ندانم مگر اینکه دانستم صوفیان مانند خودم فرورفتگان در بحر سحر و ظلمانی عالم طبیعتند که نه بوئی از محبت و عشق، به شامه روحشان رسیده و نه لذتی از عرفان و فضیلت ذائقه قلبشان چشیده است.

اینان (صوفیان عصر ما) جز به دار طبیعت تعلقی ندارند و چشم بصیرت قلبشان مانند خود من از جمال جهان کبر و ذائقه روحشان از ذوق عرفان مهجور است، ولی فرقی چون منی با آنان نیست، اینجا ادعائی نیست، بل به فقر و ذلت اعتراف دارم، آنجا صریحاً بیان به ذکر و سماع نشسته‌اند جز ادعا و فخر بر نداشته‌ها چیزی نیست که نیست و «ای وای اگر از پس امروز بود فردائی».

اینجا بود که دانستم به بیراهه افتاده‌ام، باید به قدر میسور و مقدار مقدور بکوشم و کوشیده‌ام، وجه ظاهر را از جهات متشتت عالم طبیعت منصرف نموده به نقطه واحد متوجه نمایم تا شاید به مدد

فطرت‌های الهیه که به یدِ غیب در خمیره ذاتم پنهان است و حق تعالی با دست جلال و جمال، طیتتم را مخمر فرموده بر تنفر از نقص و ناقص بیفزایم و عشق به کمال و کامل را سرکش کنم.

اوقات فراغت از این همت را، به جای مجالست با صوفیان فرقه دار، با دیوان سردفتر اهل راز خواجه شیراز خلوت می کردم. شبی که فراستم، راز بگشاید و بگوید آیا می شود لایق حضور گردم، جلوه ای از جلوه ای عظمت در سِرِّ روحم تجلی کند، خط بطلان بر همه هوای نفسانه و معبودهای باطله کشم دیوان را گشودم و غزلی که آمده بود را خوندم، رسیدم.

ای آستار خدایان می جوشد اندرونم
یک ساعت بگشاید ر سایه عنایت
در این شب سیاه هم گشت راه مقصود
از گوشه‌ئی برون آی ای دلداد هدایت
از هر طرف که رفتم جز میرتم میفرد
زنهار از این بیابان وین راه بی نهایت

حافظ همه چیز را برایم گفته بود، فهم کرده بودم در محضر عظیم الشانی که تمام دار تحقق جلوه‌های از جلوات فعل او است، چون من مسکینی که فقط می تواند به قدم خوف و رجاء تردد کند، هر کجا که رسد بر حیرتش می افزاید. و چون ضعف و فتور، بیچارگی و فقر ذات خود، عظمت و حشمت، جلال و کبریای ذات مقدس را دیدم سر بر بالین نهاده خوابیدن را بر هر فکر بیداری بهتر تشخیص دادم. در

عالم رؤیا باز به دیوان فال می زدم و این غزل را نصیبم نموده بودند:

راهی بزن، که آهی، بر سازِ آن توان زد

شعری بخوان، که با آن، رَطْلِ گران توان زد

بر آستانِ جانان، گر سرِ توان نهادن

گلپانگِ سَرِ بلندی، بر آسمان توان زد

قا فزیده ما، سهلت نماید، اما

بر چشمِ دشمنانِ تیر، از این گمان توان زد

در خانه ننگ، سرارِ عشق و مستی

جامِ میِ مُغانه، هم با مُغان توان زد

این دفتر نتیجهٔ ستودن «راهی بزن» و «شعری بخوان» خواجهٔ شیراز

است که با حوصله و انصاف آری انصاف و حوصله به آن رسیده‌ام و

دور از هر قیل و قال «مدرسه» «خانقاه» و «مسجد» نوشته‌ام به این

معنا بادل برای دلهایی نوشته‌ام که چون من در بیابانِ حیرت سرگردانند و

دیده بر باب عنایت بی علت الهی دوسه دارند تا شاید بخت از درِ

یاری درآید «کوکب هدایتی» به دستگیری برون آمدن بر راستی دست

گیرد.

امیدم اینست اگر دل‌باخته به تصوف و صوفیگری با خواندن این

دفتر چنان برآشفست که عنان اختیار از دستش ریوده شد نویسنده را به

لعن و نفرین یاد نماید عیبی نیست بل سزاوار است. زیرا «فیروزه» اش

را به بازار «خرمهره» فروشان برده‌اند. لکن خوش است نوشتارم را که

برای تو، برای سعادت و خوشبختی تو نوشته‌ام به دقت و حوصله با

بی طرفی بدون تعصب ترقی نه اصیل بخوانی و نتیجه را به عهده وجدان بیدارگذاری، هرچند در انتها دوباره همان باشی که بوده‌ای، اگر بررسی سود چنین صرف وقتی چیست؟! گویم: با یقین وادی ضلالت را طی کردن بهتر از جهل و نادانی است و اما او که طالب سعادت است، هر تفکر و فرد، مکتب و فرقه را نردبان ترقی نمی‌خواهد، تا کمال و نقص انسانیت را بشناسد باید بداند آنچه به قید تحریر درآمده از سر انصاف و بیطرفی است، نه بر اساس دشمنی با تصوف و صوفی. مؤلف نه مصمم می‌باشد با این مجموعه فشرده، شخص و گروهی را اقبال، راد سازد و نه تصمیم دارد لقمه نانی به کف آورد به شهرت بخورد، پس منظور، فقط سپاسی از توجه باطنی خواجه شیراز است که به تحریر حالات تنها مونس جانِ دردمند و دل زده‌ام بود و مرا به «در خانقه: مسجد، آسرای عشق و مستی» پند داد و راهنمایی کرد.

به گیتی مزین جز به نیکی نفس قدم را نه نور راه نیکان و بس

شهر بلدا ۱۳۷۸

خاک پاء شیعیان

مهدی عمادی